



آخه حمید گفت کلید اتاقش رو گم کرده. دایه گفت: «کلید گم شده چه ربطی به دادن عیدی داره؟» سعید گفت: «مگه قرار نشد عیدی حمید رو خودمون تو اتاقش نصب کنیم؟» دایه که انگار چیزی به یادش افتاده بود، گفت: «آهان درسته یادم اومد خب چرا معطلی؟ وقت خوبی همه هستند. بدو برو گیره نگهدارنده و چکش رو از تو جعبه ابزار ماشین بیار به کاریش می کنیم.» دایه گفت: «تا تو بری بیاری، حمید هم خوب فکر میکنه ببینه کلید رو کجا گذاشته.»

همه جلوی در اتاق جمع شده بودند و ناامید از پیدا کردن کلید. وقتی لیلای از در وارد شد و گفت بیا حمید یک کلید یدک داشتیم گشتم پیدا شد، همه خوشحال بودند جز من که در دلم آشوبی به پا شد و از این کار لیلای خیلی حرصم گرفت. مطمئن بودم فقط به خاطر ضایع کردن من این کار رو کرد. وقتی کلید رو چرخوندم انگار قلبم میخواست از تو حلقم بزنه بیرون. تصور دیدن اتاق آشفته من و خجالت بعد از آن باعث شده بود عرق کنم. خیلی از دست لیلای عصبی بودم. وقتی در باز شد، بچه ها همه هورا کشیدند. وای چه می دیدم، من برای یک لحظه فکر کردم اتاقم با اتاق لیلای عوض شده. اما وقتی دقت کردم دیدم اتاق و وسایل خودم بود. چقدر مرتب و منظم شده بود. داشتم با خودم فکر می کردم چه کسی و چه وقت اتاقم رو اینطور منظم و مرتب کرده که در همون لحظه دایه همانطور که مشغول نصب ساعت دیواری بود، به سعید گفت: «سعید ببین این حمید آقا چقدر منظم و مرتبه؟ چه باسلیقه اتاقش رو چیده، ای کاش تو هم به یک مثل آقا حمید بودی.» لیلای که داشت کاغذهای پاره شده کادوی ساعت را در دستش جمع می کرد، نگاه معنی داری به من کرد و گفت: «بله دایه جون، باسلیقه، منظم و مسئولیت شناس!»



## ای کاش که...



نویسنده و تصویرگر:  
حسین کشتکار

«ای کاش که هر لحظه بهاری باشی هر روز پر از امیدواری باشی هر روز امسال سرگرم شمردن هزاری باشی!»

گفتم: «این پیامکو سعید فرستاده بود. خوب بود؟» لیلای که دو، سه سال از من بزرگتره همینطور که داشت با دستمال روی صفحه تلویزیون می کشید، گفت: «کدوم؟» گفتم: «پسردایه دیگه! چندتا سعید داریم مگه؟» لیلای گفت: «میدونم، منظورم اینه که کدوم پیامکو میگی. تو این نیم ساعت که مخ منو به حرف گرفتی ۵۰-۴۰ تا پیامک خوندی.» لیلای گفت: «حمید دیگه بچه نیستی هاسه، چهار روز دیگه سال تموم میشه و تو به سلامتی میری تو ۱۶ سالگی. دست بردار از این بازگوشی های بچگانه.» گفتم: «مگه عیدی گرفتن از دست بزرگترها ربطی به بزرگ شدنم داره؟ اصلاً مزه عید یکیش همین گرفتن عیدیه. حالا تو اگر فکر می کنی خیلی بزرگ شدی و عیدی گرفتن واست آفت داره، خوب بگیر بده من.» لیلای گفت: «ببین داداش گلم آدم باید همه چیزای عید را قبول داشته باشه. تو اونقدری که به فکر عیدی و شیرینی و آجیل و اینا هستی به فکر انجام کاری که به عهده داری نیستی.» گفتم: «منظور!» گفت: «منظورم اینه که اگر دید و باز دید و عیدی گرفتی و سه لپی خوردن شیرینی و آجیل و میوه حسابی حال می ده، باید خونه تکونی و کمک در کار خونه و مهمون داری عید را هم بپذیری، ببینم

هفته پیش مگه قرار نشد هر کی یک گوشه کار را بگیره تا فشار کار خونه تکونی فقط روی دوش بابا و مامان نباشه؟ تعریف از خود نباشه من به غیر از اتاق خودم در تمیز کردن آشپزخونه و پذیرایی هم کمک کار مامان بودم. تازه تو مرتب کردن انباری هم به بابا کمک کردم ولی حضرت تعالی قرار شد فقط اتاق خودتو مرتب کنی که اونم از پشش برنیومدی. دو، سه روز دیگه سال تموم میشه ولی تا الان دست به سیاه و سفید هم نزدی. هر چی هم مامان گفت هی امروز و فردا کردی.»

گفتم: «آجی، دوباره شروع کردی؟ من فقط یک پیامک عیدی برات خوندم، فوراً حرفو کشوندی به خونه تکونی؟ من که گفتم اتاق خیلی کار نداره. به نصفه روز مرتب میشه. حالا میخوای ایثار و فداکاریتو به رخ من بکشی؟ باشه قبول اصلاً نمره ات ۲۰.» لیلای گفت: «به نصفه روز؟ برات متأسفم ریاضیات نم کشیده. تو محاسبات هم دقت نداری، خوب نگاه کن اون اتاق نیست، شنبه بازار کولی هاست. حداقل دو روز از صبح تا شب کار داره داداش من ن ن ن.»



**سوال سخت**  
معلم: سعید هفت هشتا چند تا میشه؟  
شاگرد: آقا اجازه چرا شما هر وقت به یه سوال سخت بر می خورین از من می پرسین؟



**آشنا**  
اولی: چرا اینقد تو آینه نگاه میکنی؟  
دومی: داشتم فکر می کردم این چقدر آشناس!  
اولی: چی شد شناختیش؟  
دومی: بله یاد اومد این همونیه که امروز تو آرایشگاه یک ساعت زل زده بودی من!



**تیم و ادبیات**  
معلم: حسن مخالف کلمه بیروزی چیه؟  
حسن: آقا اجازه استقلال!



**منتظر رنگ**  
پدر: بچه تو نوی کلاس چه کاری کنی نمره هات همه صفر شده؟  
پسر: هیچی منتظر میومم تا رنگ بخوره!

### ویژه کودکان

۳ دقیقه زمان فرصت دارید تا به کمک مداد مسیج صحیح رسیدن پروانه به گل ها را ترسیم کنید.



بچه های عزیز اگر دوست دارید کشیدن پروانه را یاد بگیرید، یک مداد بردارید و مرحله به مرحله شکل های زیر را در دفتر نقاشی خودتان بکشید. با چند بار تقلید کردن از روی الگو، سرانجام قادر خواهید بود بدون نگاه کردن، شکل پروانه را از حفظ بکشید و در آخر به دلخواه خود رنگ آمیزی کنید.

